

نشانی بی خاطره، کالبدی بی جان است

در گفتگویی با سید احمد محیط طباطبایی

تهیه و تنظیم: محبوبه آذرزاده، نیلوفر صالحی ابرقویی



سید احمد محیط طباطبایی

داشتند و قاضی دستور داد بچه را از دو طرف بکشند تا یکی برنده شود اما یکی از این کشمکش دست برمی دارد و او مادر اصلی فرزند است چرا که حاضر است از او دست بردارد تا کودکش آزار نبیند. پاریس برای پارسی ها چنین چیزی است؛ چیزی که ارزش زندگی را برایشان به وجود آورد، به همین خاطر از ۱۸۷۰ میلادی به این طرف که می بینیم فرم جنگ ها تغییر کرد و خود شهرها صحنه جنگ شد، مردمان پاریس در جنگ ها مرتباً تسلیم می شود و به جنگ ادامه نمی دهند تا پاریس ویران نشود. ما می بینیم که برلین در جنگ جهانی اول با خاک یکسان و ویران می شود و آن چیزی که امروزه می بینید بازسازی بناهای تاریخی بر اساس گذشته شان است. در حالی که پاریس واقعی است و آن چیزی است که از ابتدا بوده است. نتیجه این رفتار تاریخی در پاریس این است که می بینیم در آن قسمت های تاریخی شهر، منزلت و مرتبت بسیار بالاتری دارند نسبت به آن چیزی که در قسمت مدرن شهر وجود دارد. در قسمت مدرن شهر مهاجرین و افراد کم درآمد زندگی می کنند و افرادی که دارای اصالت و درآمد مناسب هستند در بخش تاریخی شهر زندگی می کنند و این برایشان ارزشمند است. آنچه درباره پاریس و سایر شهرهای تاریخی اهمیت دارد، صرفاً قدیمی بودن آن نیست. وفق شرایط اقلیمی، زیستی و فرهنگی با موقعیت تاریخی یک شهر است که اهمیت دارد. مثلاً مصالح یک شهر بر اثر تجربه چند هزار ساله بومی آن تعریف شده است. استفاده از فناوری جدید حتماً کار صحیحی است اما این فناوری باید در راستای آن چیزی باشد که تجربه تاریخی حیات در یک اقلیم و فرهنگ را برای ما رقم می زند. همچنان که در شهری مثل یزد یا تهران با آفتاب شدیدی که دارند نباید از مصالحی چون شیشه و آلومینیوم در ساخت بناها استفاده کنند و این چیزی است که حافظه تاریخی شهر در غالب آثار و بناهای قدیمی و اصیل آن برای ما آشکار می کند. ما دچار فراموشی شده ایم، یکی از ویژگی های مهم شهر، حافظه آن است و این حافظه بر اساس خاطرات و تعلق خاطر آدم های یک شهر به وجود می آید. این حافظه تاریخی است که اهمیت اصلی یک شهر را برای ما تعریف می کند. ما یاد گرفتیم که تمام

احمد محیط طباطبایی مشاور رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور است و عضو هیأت اجرایی کمیته ملی موزه های ایران (ایکوم). او در دوره ریاست سید محمد بهشتی بر سازمان میراث فرهنگی، معاون فرهنگی و ارتباطات سازمان میراث فرهنگی بود و در دوره های مختلف مدیریتی سازمان میراث فرهنگی به عنوان مشاور فعالیت کرده، ایشان تهران شناس و یکی از پژوهشگران برجسته حوزه میراث فرهنگی به شمار می رود.

آنچه که باید در باره اش صحبت کرد شهر تاریخی است نه بافت تاریخی. وقتی بخواهیم محدوده ای را بر اساس کاربردی که دارد دور آن خط بکشیم و آن را از کل جدا کنیم مثل این است که بخشی از بدن را از کل بدن جدا کنیم. در حالی که شهر یک واحد زنده است و نمی شود اجزای آن را از هم تفکیک کرد. این موضوعی است که مدیریت شهری یا مدیریت جامع شهر باید به آن توجه کند. باید متوجه باشد که شهری که اداره می کند شهری با قدمت تاریخی است که می تواند این تاریخ را در بخش مادی خودش به ظهور برساند. اما نکته مهم تر از بافت تاریخی، زندگی تاریخی است که در شهر وجود دارد. مثال آن بازار رشت است. با مراجعه به این بازار می بینید تمام بازار بازسازی شده اما امروزه همه فرآیند تاریخی در آن انجام می شود. همچنان در آنجا مرغ و ماهی و سبزی و خروس قندی می فروشند و دوره گردی چای در بازار می گردد و چای می فروشد. در حالی که بازار نائین یک کالبد قدیمی است اما زندگی در آن جریان ندارد. بنابراین چیزی که اصل است و یک اثر تاریخی را زنده نگه می دارد، آن روح و زندگی تاریخی است که در آن وجود دارد. اگر بخواهیم کالبدها را بدون فرآیند حیات حفظ کنیم به تدریج باید کالبد مرده رو برو خواهیم بود انگار شهر را مومیایی کرده ایم به جای اینکه بخواهیم در این شهر زندگی کنیم.

پاریس یک شهر نمونه دنیا است شاید بتوان آن را از همه جای دنیا مستثنی کرد نه به خاطر آثار تاریخی اش، بلکه به خاطر پارسی ها! چرا که آن ها افرادی هستند که حاضرند تسلیم آلمان نازی شوند اما شهرشان از بین نرود. درست شبیه حکایت آن کودکی که دو زن ادعای مادری او را



محدودیت‌های زیستی در منطقه حیات خودمان در ایران به مزیت‌های زیستی تبدیل کنیم. باد یک عنصر طبیعت است عنصری که می‌تواند آسیب‌زننده و آزاردهنده باشد اما ما به جایی می‌رسیم که بادگیر می‌سازیم و باد را وارد خانه می‌کنیم؛ در واقع باد را جزئی از زندگی خودمان می‌کنیم. این مسأله در مورد همه ویژگی‌های به ظاهر منفی وجود دارد. یکی از این ویژگی‌ها زلزله است. ما یاد گرفتیم با زلزله زندگی کنیم، چراکه جایی که در زیر زمین آب هست، گسل هست و بر روی گسل زلزله می‌آید پس ما نمی‌توانیم از زلزله و آب دور شویم. چون آب، حیات است پس به طور طبیعی زلزله هم بخشی از زندگی ما هست. آن زمان که مردم زلزله را درک می‌کنند می‌فهمند که مثلاً گم باید یک باغشهر باشد و نباید ساخت و ساز در بم صورت گیرد. من بعد از زلزله بم به آنجا رفتم و دیدم که تمام آن خانه‌ها با تیر آهن مثل یک آلت قتاله عمل کرده بودند. دقیقاً در سال هزار و سیصد و اندی که ارگ بم مرمت شد و عکسی از آن وضعیت شهر بم داریم. در آن عکس می‌بینیم که زلزله، بم را به آن زمان برگرداند و ذره‌ای از ساختار قبلی بم با زلزله از بین نرفت. آن چیزی که فرو می‌یزد مرمت‌های ماست نه بافت تاریخی‌ای که از قدیم باقی مانده و باز ایستگاه خودش به نوعی آداپته شده است.

بنابراین نگاه به گذشته و استفاده از تجربیات تاریخی به ما یاد می‌دهد که چگونه زندگی کنیم و این چگونه زیستن را از حافظه تاریخی گرفتیم و حافظه تاریخی است که به ما می‌گوید نباید در داخل ایران سد زد امروزه همه فهمیده‌اند که سد یک امر زیست محیطی است و همه سطح آب‌های کشور را از بین برده است. سد است که دریاچه مهرلورا خشک می‌کند، سدها بودند که دریاچه ارومیه را از بین بردند و وقتی که ما چشم‌مان را می‌بندیم و از حافظه تاریخی مان دور می‌شویم این فرآیند به وجود می‌آید.

میراث فرهنگی، طبیعی، محیط زیست، آموزش و... همگی اصول توسعه پایدار هستند. دنیا در دهه‌های گذشته همیشه دنبال توسعه بوده است و در طول این دهه‌ها آموخته است که وقتی ما اینها را -اصول توسعه پایدار- فراموش می‌کنیم در واقع داریم ضد توسعه عمل می‌کنیم.

ما باید بدانیم یزد موقعی ارزشمند است که در آن یزدی زندگی کند. یزدی بودن یعنی صفت مشخص فرهنگی و اجتماعی که در قالب کالبد مرتبط با آن تداوم و حیات پیدا می‌کند. وقتی ما شرایطی پیدا کنیم که یزدی دیگر یزدی نباشد چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ فرهنگی، تعلق خاطر از بین می‌رود. ما در واقع باید پایداری را در شهر به وجود آوریم، پایداری فقط با حفظ کالبد اتفاق نمی‌افتد. پایداری در کار، احساس، زندگی و خانواده است که تعلق را به وجود می‌آورد و عدم تعلق خاطر باعث می‌شود که شهر از بین برود. متقابل آن شهر لندن که نود درصد آن در بمباران جنگ جهانی دوم از بین رفته بود. اما امروز که به لندن نگاه کنید می‌بینید که یک شهر تاریخی است و دوباره آن را ساخته‌اند، نمی‌توانستند آن را به شکل دیگری بسازند! پارلمان لندن فقط سیصد صدلی دارد بعد از بمباران گفتند بزرگتر بسازیم که تعداد بیشتری صدلی جا شود، احتمالاً اگر ایران بود این کار را می‌کردند، ولی اجازه ندادند که این کار را انجام دهند.

نتیجه می‌گیریم که چیزهایی مهم‌تر از کالبد وجود دارد و آن روح، تجربه

و حیات ذهنی انسانی‌هایی است که در یک شهر زندگی می‌کنند. وقتی آن را از دست بدهیم همه چیز از بین می‌رود و دیگر حتی با حفظ کالبد هم نمی‌توان زندگی تاریخی را به وجود آورد. وقتی داریم از تاریخ و حفظ میراث فرهنگی می‌گوییم این سؤال را از خودمان بپرسیم که چند نفر را می‌شناسیم که در خانه پدری‌شان زندگی می‌کنند؟ در چند نفر تعلق خاطر ایجاد کردیم؟ مدرن بودن در ذات ماست و هر دوره‌ای از معماری ما ویژگی‌های آن عصر را دارد و متفاوت از اعصار قبلی است ولی همه بر روی پله و پایه قبلی قرار گرفته‌اند. نکته مهم در طی چند دهه اخیر این است که طریقه قدیم را کنار گذاشتیم و یک چیز جدیدی را اختیار کردیم که با گذشته ما هیچ‌سختی و نسبتی ندارد و اینجاست که آن حافظه فراموش می‌شود و جز ضرر و زیان مادی، فرهنگی، اجتماعی، ایجاد ناهنجاری و صفت منفی چیزی عاید مملکت نشده است. در واقع ما چیزی را نوانکرده‌ایم بلکه از بین برده‌ایم. ما حیات گذشته و ریشه را از بین می‌بریم، یک گلدان یاس هرچه پیچیده‌تر می‌شود گل‌های قشنگ‌تری می‌دهد اگر این گلدان را بشکنیم و گلدان فایبرگلاس زیبا برایش بگذاریم، گلدان ما خشک می‌شود و آن وقت ما فقط گلدان فایبرگلاس را داریم و دیگر گل یاس نداریم! آن چیزی که مهم است بودن گل یاس است.

باید از صفات ممتاز گفت؛ یزدی‌ها به نسبت بسیاری از اقوام و گروه‌های فرهنگ‌های ایرانی بهتر در مورد میراث فرهنگی رفتار کرده‌اند؛ آن‌ها نگاه اقتصادی دارند، نگاه اقتصادی و نگاه تجاری با هم فرق دارند. موقعی‌ای که چند خانه را در یزد گرفتند تا مرمت کنند و به عنوان هتل از آن استفاده کنند، یزدی‌ها به این فکر افتادند که چرا خودشان اینکار را نکنند؟ همان چیزی که در بازار تبریز هم اتفاق افتاد. چرا که یزدی‌ها و تبریزی‌ها نسبت به سایر فرهنگ‌ها اقتصادی‌تر هستند. شخصی که اقتصادی است آینده‌نگر است! آدم اقتصادی حداکثر استفاده را از سرمایه می‌کند و از سود آن بهره می‌برد و سرمایه را از بین نمی‌برد. در یزد یک دستمایه و زیرساخت عالی به جهت توسعه میراث فرهنگی و توسعه شهر با حفظ ارزش‌های طبیعی و فرهنگی وجود دارد و این نکته‌ای است که می‌توان به آن توجه کرد و از آن بهره برد. مهم در جلورفتن و پیشرفت این نیست که ما شبیه جایی دیگر شویم، اشکال کار ما این هست که می‌خواهیم مثل جایی دیگر شویم. یزد زمانی ارزش دارد که یزد باشد نه اینکه شکلش تغییر کند. مهم این است که خودش باشد. بین بردن خاطره‌ها و هویت فرهنگی -اجتماعی چیزی برای شهر باقی نمی‌ماند.

اراده احیای حیات در بافت تاریخی از اوایل دهه هشتاد در یزد دیده شد. مدیریت آن زمان پس از پایان پروژه ملی آبرسانی به شهر یزد، پروژه احیای بافت تاریخی را پروژه ملی خود قرار داد. این خود نگاه خوب استاندار مدیریت شهری در آن زمان نسبت به حوزه تاریخی شهر بود. امیدواریم این روند ادامه داشته باشد و متوقف به حفظ چند تکه خشت، آجر و خانه نباشد بلکه آن جوهر و هویت فرهنگی -اجتماعی یزد را حفظ کنند. الان نباید تفکر این باشد که حفظ این آثار برای دیدن آن است، اگر یزدی بودن به عنوان یک ارزش برای مردم نباشد و نتوانیم آن را برای مردم ارزش تلقی کنیم که کاری نکردیم. همه اینها منبعت از چیزی است که در ذهن ماست، وقتی ذهنمان و باورمان این باشد که حیات تاریخی، حیاتی با ارزش است همه کاری در این راستا انجام می‌دهیم. ■